

سر در آسمان و ریشه در خاک

اعظم عابدینی

دبیر منطقه ی ۱۲ تهران



از معمار پر تلاش و خستگی ناپذیر «یزدی» که آماده ی ساخت بنا ی باشکوهی بود پرسیدند: «چگونه در شرایط سخت و طاقت فرسای گرمای کویری، می توانی عمارتی با شکوه و یا به عبارت دیگر، اثری ماندگار یا شاهکار معماری بسازی؟» پاسخ داد: «با کمی شوق، مقداری ذوق، اندکی همت، همراه با ملات محبت و البته با ابزار عشق و اخلاص، بنایی بلند که سهل است، می توان طارمی ساخت که سر بر آسمان ساید.» بسایزند مدیران و معلمانی که در شرایط سخت آموزش و پرورش، با ملات معنوی معمار هنرمند یزدی، در کارخانه ی آدم سازی تعلیم و تربیت با تمام ظرفیت های آن، بناهایی ساخته اند که سر بر آسمان و ریشه در خاک ایران دارند.

به یاد داشته باشیم که قهرمانان، هنرمندان و نجبان علمی، همه محصول تلاش این معماران اندیشمند هستند که اغلب اوقات دیده نمی شوند. سهم آنان در موفقیت های نجبان و برجستگان جوان کشور نادیده انگاشته می شود. شاید گمان می بریم که این ملات پایان ناپذیر است و هم چنان می توان امیدوار بود که با دستانتوانمندان و با دل و اعتقادشان، اندیشه و مصالح بیاورند و ملات بسازند. یا شاید آنچه شایسته و مفتون موفقیت ها و هنرمندی قهرمانان، هنرمندان و نجبان جوان می شویم که سازندگان اصلی این نوع و خلاقیت را از یاد می بریم. مانند وقتی که استفاده کنندگان یا بازدیدکنندگان از یک عمارت، غرق در عظمت سازه یا معماری هنرمندانه ی آن بنا می شوند و دستانتوان خلاق، پر تلاش و هنرمند معمار سازنده را از یاد می برند.

این دلایل با هر دلیل دیگری، ما را نگران می سازد، زیرا غفلت از تسهیل امور و بهبود شرایط سخت مادی و معنوی در آموزش و پرورش و عدم سرمایه گذاری مطلوب سبب می شود، به میزان مصالح و ملات در دست رس معماران آدم سازی بی توجه شویم. فراموش نکنیم که این مصالح و ملات ها راه بی نهایت ندارند. باید در ایجاد انگیزش ها که سبب زایش و خلق مصالح آدم سازی می شوند، بکوشیم که شاید بناهای فردا سر به آسمان بسایند، اما ریشه در خاک نداشته باشند! و این خطرناک است. شکوه کاذب است که هر آن فرو می ریزد.

یک نکته از این معنی

لطف پردر دسر

ناهد پاک آیین

مدیر دبیرستان فجر اسلام منطقه ی ۱۷

شخصی گره ای بر کارش بیفتاد و از گشودن آن باز بماند. به دنبال گره گشایی گشت و او را بیافت و به سوی شتافت تا او را از مشکل برهاند و گره از کارش بگشاید. گره گشا، گره کارش بدید و از گشودن باز بماند. پس او را گفت: «گشایش این گره نتوانم، لیک تو را بر استاد گشایش رهنمایم. به حتم او تواند این گره باز گشاید.» و برای آن که استاد او را بپذیرد، در کنار آن گره، گره ای دیگر بنشانند و او را رهسپار نمود.

چون بر استاد رسید، شرح کار بگفت و گره بر استاد بنمود. استاد گره گشا، بر گره نظری بیفکند و بگفت: «گشودن این گره سهل است، اما...»

شخص لبخندی بزد و بگفت: «اما را به کناری بگذارید و گره بگشایید که از کوری گره بی تابم.»

استاد بگفت: «درست است که گشایش این گره سهل است، اما آن گره که در کنارش نشانده اند، سدی است در راه که امکان گشایش براید و گشایش گره از جای نتواند...» شخص فریاد برآورد که: «ای وای من، از لطفی چنین پردر دسر!»
مدیر محترم، شما چند بار گرفتار این الطاف شده اید؟! و یا چند بار این گونه افراد را مرهون لطف خود نموده اید؟! اگر گشایش نتوانید خدای را قسم، گره ای بر نشان مگذارید!